

ابو الوفاء

ملوک ناصی

از حد از اسرار و خبر در این
که همه دار و در این است در این

است و وزیر و دیگران
که همه دار و در این است در این

۱۲۱۱

ما صورت غز نوی که هزار علم داشت
شخصش هو نان گرفت که علم علم شد

هو ایست پست نهفته
که همه دار و در این است در این

هو ایست پست نهفته
که همه دار و در این است در این

رست
شک
محمد کاظم خان
یا زده

Do R/NK

بیت ربیع الله الرحمن الرحیم **بسم الله الرحمن الرحیم**
 سلسله الذهب شیخ عبدالرحمن جامی

بصفت اقبال والا کرام	سند احمد قبل کل کلام
صدر بر نامه نو و کهن است	حمد و تاج تازک سخن است
ورد دل جز جان تمام است	السلامت چه طرفه نام است
دره التاج نام او شاد است	خامه چون تاج نامه آراند
پیش کنج نهان ذات طلسم	بچ حرف است بس گویا است
زانکه امانیه کنج کوهر کنج	از دانه چون اندازد این کنج
جز بدین کنج نچه نتوان یافت	کی ترا گویم باش تو رفت
جلوه کرد هزار نعت کمال	اگر پس این حروف فرخ فال
جامه مشک زنگ پوشیده	خامه آن را جو مردم دید
خفته حوران قاصد الطرف	ز رنگین شاعر یک حرف
کرده روشن بسرو صد گاه	دو الف زو بر آستی دو گوام
کرده در منظر مرقع روح	یکی از فتح فتح باب فتوح

واند کرد او از سکون سکین	دل و جان را بکنن سکین
از دو لاش کرفه فوج	از یکی ملک و روان کرمکوت
لام ساکن بملک ارشادان	وان دگر زان دگر عبادان
ملک فی نفسه بود ساکن	غیبت خبش از دور و ممکن
خبشی کا فکند بر و سایه	ملکوتش در مدوریان سایه
شکل تشنه شان کشته و	عظم اندیشه شان چه جوش
چون می زاند لوم شد غم	در دگر چون دو کسوی در هم
بر سر آن شانه زدند	مینزد بر دور با هم شانه
ناگرد است بر هویت خود	متعاقب بود بر و حرکات
حرکت چون سکون روحاری	او بذات خود از همه عاری
ایچ وقت از همه محروم است	لیک پناح یک مقید است
رود این حرف در همه انانیت	بر نفسها جمله حیوانات
همه او را بدین نفس ذاکر	کر از غایب اند و کرا حاضر
اسم ذات اولاهین بود	لام تعریف و خصاص فرود

اما

چون شد شباع کرده فخر لام	بالف شد حروف است تمام
چیت تخصیص سبب یعنی	دو جهان ملک آو او موی
سر تعریف انکه شتابی	ما کمال نجات در یابی
شرح اشباع فخر انکه تمام	شد درین اسم درج فتح تمام
کلم کسی از زبان بکام رسد	در رسد زین نخست نام رسد
هر که زین اسم بهره مند بود	بهره او همین بسند بود
شرح این بی زرد بود مردم رس	از قل آمدند در هم رس
بس بود پیش صاحب معنی	حسی بود کواه این معنی

اشارت به تفسیر و تفسیر حضرت حق سبحانه تعالی

جل شانده و عسرا بر بانه و بزرگ اسم

جل من لا اله الا هو	لا تعقل کنف هو ولا ما هو
کل فی لغت داته الاکن	حار فی نور وجه الاعین
لمعات جمال او ظاهر	بجلاات جلال او قاهر
فیض لطفش چون نور پاشش شود	تف تدرش چون در پاشش شود

از تاریخ هست
نسخ عماد

بر چه مفهوم عقل و ادراک است	ساحت قدر و ارکان است
قدس دانش جوهر زار است	کیف نبود گفتن اندر و خفت است
چون نه نوع آمد و خبر او را	بس چه معنی سوال ما هو را
ما هو چیست لا و هو مسکونی	راه ازین لا و هو بد و بچونی
لا و هو هر دو نفی و اثبات اند	ما فی غیر مثبت ذات اند
چند ازین غافل و کماهی	لا و هو و در خود کن لایمی
تا بد لا و هو ت فوقت	ببر و تا سادق لا هو ت
بها و هو کس در و نری	تا ز لا کند ز می بهو نری
هو کنایت غزبات ثنا	مکش در کرد ذات قناس
بسی ذاتی بذات او رسد	عقل کل در صفات او رسد
این چه مجد و بهاست سبحان	وین چه غرما غر سلطان
این همه قدسیان قدوسی	کرد گویتو در زمین بوسی
دو جهان جلوه کا و حد تو	شما سد کواه و حد تو
هم مقرر با تو گفته هم حاحد	لمن الملک سد الواحد

چون نشاء شاع کرده فحلام	بالفشاء حروف اسم تمام
پسیت تخصیص راسب یعنی	دو جهان ملک آه او موی
سر تعریف انکه شتابی	ما کمال نجات دریا پی
شرح اشباع فقه انکه مدام	ند درین اسم درج فتح تمام
کم کسی از زبان بگام رسد	در رسد زین جسته نام رسد
هر که زین اسم بهره مند بود	بهره او همان بسند بود
شرح این بی زرد لوم مردم	از قل المدغم در هم برس
بس بود پیش صاحب معنی	حسی بسد کواه این معنی
اشارت به تفسیر و تفسیر حضرت حق سبحانه تعالی	
جل شانہ و عزتہ بر ماہ و تبارک اسمہ	
جل من لا اله الا هو	لا تقل کیف هو ولا ما هو
کل فی نعمت واته الا سن	حار فی نور و جه الا سن
لمعات جمال و ظاهر	سجالات جلال او قاهر
فیض لطفش چون نور پاش شود	تف تدرش چون در پاش شود

از تالیف شیخ سید
سید محمد علی

بر چه مفهوم عقل و ادراک است	ساحت قدس و ازان است
قدس دانش جو بر راز است	کیف بنو کفین اندر و خف است
چون نه نوع آمد و نه جنس او را	پس چه معنی سوال ما هو را
ما هو چیست لا و هو میگوید	راه ازین لا و هو بد و بچوئی
لا و هو هر دو لغتی و اثبات اند	ناقصی غیر مثبت ذات اند
چند ازین غافل و کماهی	لا و هو و در خود کن ای لاهی
تا مد لا و هو ت فوقت	بر دو تا سوادق لا هو ت
پهوا و هو کس در و نری	تا زلا کند ز می بهو نری
هو کنایت غزبات تناسل	مکتش در کزوات قناس
ایچ ذاتی بذات او رسد	عقل کل در صفات او رسد
این چه مجرب و بهاست سبحان	وین چه غنا غر سلطانه
این همه قدسیا قدوسی	کرد گویتو در زمین بوسی
دو جهان جلوه کا و حدت تو	شمد سد کواه وحدت تو
هم مقرر ما تو گفته هم حاجد	لمن الملک لئلا الواحد

ران چو پیش بنی که می بود	نه درین بیره خاک که ای کف
بر که هر اید ز خلق گفته و نو	مکرد مرده روان کورد
آهوی مشک نافه را بگر	پسر و قفا نه را سبک
او چنین مرده و کرده خفاق	میزند پیش ز جمل طعنان
کان صدق و لفاق یعنی	عزق وصل و فراق یعنی
بود آینه تمام صفا	عکس نهند کان در و پیدا
بر که سولش ز نیک و بد	اندز عکس دی خود مید
طعن بر دی زبان بر کسند	طعن رشتان بود بر آینه
زشت نه نهند ز بد بستی	بزر بر آینه عیب زشتی

حکایت برین منشی

زنگی روی چون در دروخ	پنی همچو موری مصلح
نمودی به پیش و زشت	لاف کافوی در روی آنگشت
چشمها کرد و چشمخا نه نک	
کرد کان در کوی خاک	

دویش	مهر روی هم دو لبو خان
دینش در خیال فزانه	فرد در کدی پروانه
بر چه از غیب خود معاینه بود	تمة از صفات آینه دید
چون من	صد کراست فرودیت
کف اگر روی بودیت	برده افکندت ز زشتی
خواری تو ز بد بستی	گفت و کوشش نه از چنین بود
اگرش چشم تیزین بود	طعن آینه کم پسندید
بسیار آینه خود دیده	طعن بگرارد و نشکر
مرددانا هر چه در کرد	از میان صدف کهر چینی
ست در عیبا منر پنی	از میان کهر صدف چینه
بر سر هر که عیب بگرند	

سنان علیہ سلم مثل المؤمن مثل الخلد لا تا کل الا طیباً ولا تضر الا طیباً

کوت خیرت به خدا	ان فزون رسنه بد اسخ
که بود مؤمن بشد	بمثل راست همچو منجر
تا شمد خون رود در با	دارد از غیر طیباً شمع

مپس مومنان سیکره	از چنان طعمها نیکو هزار
غیب پوشند در سینه بگنم	کل در میان طبابت خورند
شهادت ای شامی کوناگون	از ممد زبان نمند برودن
طبابت آن طیبین آمد	خندان بهر این آمد
از بنی آنچه حجت این است	الطیبات لطیفین است
سرکه پنی ز ناقص و کامل	تست الا کفیس خود اول
اولیا یار او یابا شدند	اشتیاق جنت اشتیاق
درد و خند را بهم قرین یابند	راز پرد از و بمنشین یابند
و آن که جنبستی نهانی است	که بطاسر بران نیانی است

مشکل شدن مصاحبان و کبوتر بران حکیم و حل کردن

زد حکیمی بطوف باغ قدم	دید ز افع و کبوتری با هم
هر دو فارغ نشسته در شاخ	در زبان او ری بهم کتبخ
ماند حیران به هم غرورده شناس	کین نه برونی حکمتت در زبان
صحبت جنس هر جنس که دید	اشتیاقی بی مناسبت که شنید

بیا از شامه

تا که از شامه آلوده نشود	تمنا آب بر لب جو
بر سر خاک درشتانند	لنگ لنگان بوی آب نمند
دیده از آنجا که قهرش شکلی است	که میانشان مناسبت لنگی است
نگی با برسان دبا هم نشان	درنگ و بوی خست هم نشان
کز اذوق آن شود حای	که ره هر محو سیسوه از حای
شینه مار سبک کن بگذرد	تا ز خاطر خوش و بکسی
بمقام رسیدگی برسی	رسم در راه رسیدن برادر

قال رسول الله صلوة و السلام من تشبه بقوم فهو منهم

سوی پاکان توجهی مسکن	بگنجد لشبهری مسکن
هر که در زنی پاک گشتان آ	بحدیث نبی ارشادان است
ما بقو گویم که زنی شان است	که توانی بزنی شان است
اتباع شریعت مشهوری	اقتدای طریقت مصطفوی
تن با داب او در آورن	دل با خلاق آن به پرورن
کردن سر و حدت مطلق	در شهود حدای مشغورن

اگر اینها نه حد خود دایسته	چهدکن انقدر که بتوانی
کل بالیس که بیدرک	کله لایچوزان بیدرک
شام سون سخوه فرعونیان از غرق شدن بوسه	
اگره حوز را بصورت موسی هم بر آوردی و سخوه کردی	
زال فرعون بود با سره	هرزه کو سخوه روی سخوه
بود بصورت کلیم الله	کا و پگاه با عصا و کلاه
پیش فرعونیان ز باسری	مثل موسی شدی مسجری
سرتقلیدوی بر آوردی	بر چه دیدی روی همان کردی
ما تم غرق را چوزد جبریل	جابه غرق قطبان در مثل
نشد آن سخوه هلاک غرق	ریخت موسی ز در در جان لغرق
کای نکو کار این تبه کردار	از همه پیش دیده هم آزار
وی بدین مکرمت جلا زنده است	که همه مرده اند و وی زنده است
گفت حق کی زنده و حق بکنند	ساخته با بقو خوشش را مانند

اگره بصورت

برکه بصورت کرده است	عباب مخالفان نه سر است
این شبیه که از عادت است	بن که چون مرگ کا عجز فرزند
اگره نه محض دوستی خیزد	کس چه داند که تاجه انگیزد
اعتذار کردن از اقصای این دفتر برین حد زرره	
بود در دل چنانچه این فتره	نبود از نصف اولین کمتر
لیک فانه جنبش بیوت	چون بدینجا رسید شکست
صح اگر باز بگذرد ز ستر	سازدم زنگ غنیمت نیز
دهم از سر تراش آن فانه	برسانم بمقطع این نامه
ورنه آن را که خاطر هست	انقدر هم که گفته شده است
داشت جهدی و جبر سنج	در رقم کردن حروف سنن
چون رفوش لصا و وضو	حانه را حکم سیاده رسید
هم برین حرف این جسته کلام	
ختم شد و السلام و الا کرام	
تمت بعون الله	
و حسن توفیق آغاز	